



محمد امین فروتن

## آسمان تعطیل است و بادهای بیکارند !

« از سروده های قیصر امین پور شاعر نامدار و معاصر زبان فارسی »

### حکایت همچنان باقی است !

قسمت اول

**میگویند** « نوکری که برای خدمت به اربابش هر روز به رنگی درمی آمد و نقش جدیدی بازی می کرد، از اربابش پرسید چقدر مرا دوست داری؟ اربابش گفت؛ اگر بگویم به اندازه خورشید، اشتباه است چون نورش روز به روز کمتر می شود. اگر بگویم به اندازه آب اقیانوس، باز هم اشتباه است، چون به تدریج کم می شود، به اندازه رویی که داری دوستت دارم، چون هیچوقت کم نمی شود و **تمامی ندارد.**» بدون هرگونه شک و تردید داستان جانشینان مخلص و متعهد شبه حاکمان مافیائی جامعه افغانستان شبیه با تعاملی است که فوقاً در داستان مرآوده میان نوکر و اربابش از آن یادی بعمل آمده است .

در این نوشته و نوشتار های دیگری که برشته تحریر در آورده ام در باره اثرات و نفوذ نظام سرمایه داری معاصر بر قلمرو آرزوها و آرمان های تک تک از شهروندان جامعه فقیر و ناتوان ما مطالبی را در پرتو یک گفتار اصلاح طلبانه به بحث گرفته ام ، و بصورت طبیعی به این پرسش ها نیز پاسخ گفته شده که چگونه از همان ابتدائی کار بویژه با تشکیل اداره مؤقت در افغانستان خشت تپاهی و ویرانی فرهنگ و تمدن باستانی ما گذشته شد ؟ بطوری که دیدیم و اکنون نیز شاهد آن هستیم از همان ابتدای کار درست زمانی که پس از مقدمات لازم و منصرف ساختن جناب عبدالستار سیرت یکی از بلند پایه گان و پایه گذاران کنفرانس تاریخی « بن » از مدیریت حساس و مسؤلیت برانگیز اداره مؤقت کشور ویرانه و جنگزده افغانستان قرعه بنام جلالتمآب حامد کرزی عضو دیگری از هیأتی مسمی به « هیأت روم » برآمد با آژیر و الأرم ویژه ای ، آغاز اندوهناک مرگ ارزشهای تاریخی و آرمان های دیرین ملت بزرگ افغان را اعلام میکرد و می بینیم که به قول بلند رتبه ترین مقامات نظامی و امنیتی کشور (۱) « دولت جمهوری اسلامی افغانستان » تنها بر قسمت کوچکی از قلمرو افغانستان یعنی از جمله چند صد واحد اداری کل کشور فقط به چند ولسوالی و علاقه داری تسلط دارد . بدین قرار باز هم می بینیم که « دولت جمهوری اسلامی افغانستان » با این وضعیت که قسمت بزرگی از خاک کشور ما افغانستان یا در دست شورشیان و مخالفان مسلح دولت جمهوری اسلامی افغانستان قرار دارد و یا هم همچون جنگل زار بی صاحب هر گاهی با تحمل خسارات سنگین جانی و مالی میان مافیای حاکم که بنام « دولت جمهوری اسلامی افغانستان » و مخالفان مسلح خوانده شده آن ، که به مثابه ستون پنجم همین رژیم مافیائی عمل میکنند دست بدست می گردد . بدیهی است

به هدر رفتن مبالغ فراوانی که بنام بازسازی کشور جنگ زده افغانستان که در کیسه های تاجران خون و ارزشها سرازیر شده بود و سرازیر شدن چنین سرمایه های سرشار و بی حساب ، قدرت نامحدود و کنترل نامپذیری را به نمائیش می گذاشت ، طبعاً به چنین وضع منتهی میگشت . معهذا باید گفت که در بدنهء همین سیستم مافیائی افغانستان نیز بسیاری از شخصیت های لائق و باسرفی هم بوده اند که نه میتوانند بر سیستم حاکم کوچکترین اثری را وارد آورند ، زیرا از یکسو تناب های اصلی این سیستم با عمود مستحکم « سرمایه داری غارتگر جهانی » گره خورده است و از سوی دیگر با داشتن انبوهی از مشکلات و موانع فراوانی که بر سر راه رجال و شخصیت های هرچند لائقی قرار دارند ، ناگزیرتن به نوعی از بوروکراسی حاکم بر سرنوشت کشور داده اند .

## **تناقضات درد آور فلسفی و اثرات آن بر قضاوت های روشنفکران معاصر !**

بدون شک سرزمین ما افغانستان با سه دهه جنگ خانمانسوزی که در آن میسوخت ، و هنوز هم در نبرد نرم افزاری که علیه مدنیت و فرهنگ مردم فقیر ما دوام دارد ، سخت پریشان و ویران شده است و درعین حال نخبه گان و روشنفکران با نام و نشان این سرزمین برای نجات و بیرون رفتن از این فاجعه خونینی که دامن تاریخ و حتی جغرافیای این سرزمین را گرفته است ، راه حل های بکرونازه ای را جستجو میکنند و در راستای چنین پژوهشها است که برخی ها نسخه ها و راه حل های را که در امتداد سه دهه جنگ خونین و خانمانسوز بارها مورد آزمائش قرار گرفته اند در قالب های تازه و با «**ترمنولوژی مدرن سیاسی**» بنام نجات میهن ما عرضه میدارند ، جالب آنجاست که رهبری و کادر های بلند رتبه اکثریتی از این حرکت های تحول طلب جامعه ما اعم از احزاب و نهضت های مشهور مذهبی و حتی غیر مذهبی که در فرهنگ عامیانه مردم ما بنام گروه های چپ مسمی شده بودند علی الرغم تظاهر بر اجرای کامل مفردات و احکام سیاسی با الهام از دین مقدس اسلام و همچنان جهان بینی (مارکسیستی ، لنینیستی ) با روح و جوهر اصلی اندیشه های اسلامی فرسنگ ها فاصله داشتند و دارند . یکی از بزرگترین و برجسته ترین عواملی که سبب این گونه رسوائی های تاریخی در حوزه سیاست نهضت های سیاسی و اجتماعی دینی در افغانستان شده است ، همانا شالوده های گفتمان تاریخی متحجرانه ای بوده است که در حوزه شریعت اسلامی با کم رنگ در آوردن «خرد انسانی» و بالاخیره تعطیل کامل «عقلانیت متعهدانه» و نادیده گرفتن و حذف چهارچوب های مکانیزم اجتماعی زیرنام «**اجتهاد**» گردیده ، و طبیعی است که چنین گفتمان «بنیاد گرا» روح و جوهر اصلی قرآنت خشونت گرای مذ هب اسلامی را تشکیل میدهند که با چهره نورانی و حقیقی اسلام توحیدی هیچگونه سنخیت و ارتباطی ندارد . جالب است که مجریان و تیوری پردازان این گفتمان در صحبت ها و بیانات خویش کلیمات و واژه های کاملاً جدیدی را به کار میگیرند تا چنین وانمود گردد که دارندگان و ارائه کننده گان این «**گفتمان شریعت گرا**ی متحجر» برای حل مشکلات روزمره انسان معاصر دارای پاسخ های جدیدی اند !! اما واقعیت این است که همین گفتمان و قرئت تاریخی دینی اساساً بر پایه های حکمت و فلسفه یونان بویژه اندیشه های تاریخی فلاسفه نامداری چون ارسطو و افلاطون استوار است که اصولاً بنابر تحلیل و تبیینی که از ماهیت انسان و رفتار و خصوصیات او عرضه می کند " تساوی " یا برابری انسانی را نفی و انکار می کند و معتقد است که " انسان مساوی خلق نشده و برابر نیست " و این در موجودیت و طبیعت آفرینش و حیات اجتماعی او نیز محرز است . به اساس همین منطق تاریخی و معیوب فلاسفه یونان اساس برده گی و بندگی بخشی از فطرت حیات انسانی دانسته شده و به گفته مروجان این منطق بیمار ارسطوی که بیشترین تأثیری بر فلسفه اسلامی داشته است غلامان آزاد خلق نشده و در طبیعت غلام بوجود آمده

اند، روی این استدلالات ناقص و «تاریخی ارسطویی» دموکراسی و مردم سالاری را رژیم فاسد و عامل انحطاط و آشفتگی به شمار می‌آیند. وجه اشتراک و همسنخی مبانی فلسفه سیاسی فلاسفه یونان همچون ارسطو و افلاطون و گفتمان تاریخی و متحجرانه به ظاهر اسلامی در نفی حکومت مردم سالاری و پذیرش حکومت ارسطوکراسی اشراف است که پس از نفوذ برنامه ریزی شده از سوی زمامداران سود جو و غارتگر در متون مذهبی اسلامی و با مسخ کامل مفهوم و معانی اصلی آیه شریفه.... وَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَنِزْلُ مَنْ تَشَاءُ بِبَيْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. و هر که را خواهی عزت دهی و هر که را خواهی خوار گردانی، هر خیر و نیکی به دست توست و تنها تو بر هر چیز توانایی. (۲۶ آل عمران) ریشه تناقض اصلی معرفت شناختی گفتمان تحجر گرایانه با انسان و جامعه معاصر از همین جا نشئت می‌کند. با توجه به اینکه ما در شرایط سختی از بحران قرار داریم، و طبیعی است که صعود هندسی تسلط انسان بر هستی و کائنات سبب شده است تا تغییرات بکر و اکتشافات جدیدی پیرامون زندگی انسان و جامعه به وقوع پیوندند، این روند «نوگرایی و مدرنیته» تمامی روشنفکران و دانشمندان مسلمان جهان را به چالش بزرگی طلبیده است و آن چالش بزرگ و تاریخی دریافت و ارائه پاسخ منطقی و علمی این پرسش مهم است که چگونه میتوان در طوفان فزاینده ای از پدیده های تازه و بکری که لحظه به لحظه در پیرامون زندگی بشریت معاصر بوقوع می پیوندند و انسان امروزی محکوم به پذیرش آن است دین مقدس اسلام را رهنمائی فطری و قابل عمل در تمامی عصرها و همه نسل های بشری به اثبات رساند؟ و ثابت ساخت که انسان امروزی و تمامی عصرهای آینده دیگر میتواند در اوج تسلط بر هستی و کائنات، دیندار و مؤمن باقی بماند. از سوی دیگر با توجه به اینکه امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه شرعی و مذهبی است، چگونه میتوان در عصر حاضر و شرایط کنونی از خشونت زائی یا انارشیسم آن پیشگیری کرد؟ من به عنوان یک مسلمان کوچکی از این نسل بر این باورم تا زمانی که نتوانیم این پرسش مهم فلسفی و علمی را دریابیم و به نحوی میان دو قرآنت «ما قبل مدرن» و «ما قبل دولت» با شرایط کنونی پل ارتباطی بزنیم و بروی مطالعات و علوم معاصر پاسخ ارائه کنیم فاجعه ای که امروز گریبانگیر تمدن، فرهنگ و معنویت در جامعه ما شده است ادامه پیدا خواهد کرد. مسأله امر به معروف و نهی از منکر یکی از عمده ترین و حیاتی ترین مسائلی از این دست است که اگر به همان صورت «سنتی» نگریسته شود که هر فردی وظیفه داشته باشد، هم به زبان و هم به دست و هم با توسل به قوه قهریه، امر به معروف و نهی از منکر کند، بدون شک این شیوه و نگرش، اقتدار دولت هر چند مشروع را تحدید میکند و نظم اجتماعی را به خطر مواجه میسازد، افزون بر اینکه عمل بر این شیوه بویژه در قرن بیست و یکم که قرن ارتباطات نامیده میشود هیچگونه کار آمدی نخواهد داشت. زیرا امر به معروف و نهی از منکر که در نخستین دوره اسلام مطرح بوده عمدتاً در قلمرو یک وسیله ذاتی و از وظائف شخصی پنداشته میشد در حالیکه در قرن حاضر دعوت به دین، یا هر اندیشه و تفکری ما دام که به امر نهادین و جمعی و برخاسته از «عقل جمعی» تبدیل نگردد، نه میتواند به نتایج مطلوبی برسد. در این صورت که امر به معروف و نهی از منکر تبدیل به یک نهاد جامعه مدنی گردد این نهاد ناگزیر است در چهار چوب قانون و با قبول حیطة های ویژه به عنوان نهاد جامعه مدنی عمل کند. مشکل اساسی ای که هواداران قرآنت بنیادگرا دچار آن هستند این است که متأسفانه می خواهند به طور میکانیکی و بصورت جبری میان تمام اصول و عناصر ساختاری دنیای «ما قبل دولت و ما قبل مدرن» را، با شرایط امروز تلفیق دهند و چون این گونه تلفیق حاوی تناقضات زیادی در جوامع جنگ زده مانند افغانستان است عملاً به تیوری زاننده بحران

تبدیل میشود . چنانچه قبلاً به آن اشاره گردید هرگاه این نگرش و چنین نگاه شرک آلود به حیثیت و کرامت انسان در امر تأمین قسط و عدالت اجتماعی اصلاح نگردد نه تنها بحران خانمان سوزی که دامن تمدن و فرهنگ مردم ما را گرفته است با شدت ادامه خواهند یافت بلکه ما و تمامی نسل های آینده کشور یکی از پایه ها و ستون اصلی نظری و تیوریکی بحران سازی را در جامعه دینی خویش خواهیم داشت .

## دین و سکولار های کلاسیک شبه مذهبی !!

کاملاً بی معنی است که عده ای از برجسته ترین دانشمندان اندیشه های اسلامی و چهره های سرشناس و نامدار مسلمان که مهندسان و معماران جوامع اسلامی به حساب می آیند با ترمولوژی و ادبیات جدید سیاسی مفاهیم و مناسبات کهنه جوامع سنتی و استبداد زده « **ماقبل مدرن !!** » را که زدودن و برچیدن آن مناسبات جاهلی انگیزه اصلی ظهور تمامی ادیان بویژه دین مقدس اسلام بوده است به زمان معاصر منتقل سازند . قبل از آنکه بدانند سرنوشت ، هویت ، مشخصات و جوهر نیازمندی های انسان در این نظام آفرینش چیست و تعریف علمی و فلسفی از آفریده گار و خالق هستی یعنی همان « ذات پروردگار » و « انسان » به مثابه جانشین و « خلیفه خدا در زمین » کدام است ؟ راه و روش و ایدئولوژی و اخلاقی و احکامی مغائر با فطرت و جوهر **هستی و انسان** ، برای زندگی او و تکامل تاریخ تعیین نموده و بطور " ثابت " احکامی صادر می نمایند . که یکی از عیوب اصلی اندیشه ها ، مکاتب و ایدئولوژی های انسانی هر چند علمی در قلمرو چنین نگاه مغالطه آمیز به تاریخ انسان و هستی منشأ می گیرند ، در حالیکه تصویر وجودی انسان ، تعریف فلسفی و همچنین عینیت و جایگاه او در تاریخ و جامعه همه اموری اند که قبل از صدور حکم و تعیین ایدئولوژی و راه هدایت و رستگاری تبیین و تشخیص می شوند . از نظر اسلام شناسی و جامعه شناسی توحیدی تکامل تاریخ و انسان ، همچنان هرم حرکت تاریخ بصورت مخروطی تکامل می کند و لزوماً " رأی " و " تصمیم " و " اندیشیدن " بر معیار های عادلانه توحیدی اند که به عنوان گفتمان پویا و مکانیزم مطلوب در وجود « شورا های آزاد مردمی و حقیقی » تحقق پذیر و عملی است . و مکانیزم چنین گفتمان اجتماعی بنام « **اجتهاد** » در مسیر زندگی بشر از اهمیت خاصی بهره مند است . و انسان در این مرحله ای از زندگی اجتماعی و انسانی به اقتضای « فطرت الهی » در هستی و کائنات عمل میکند و « فطرت الهی » به عنوان آئینه تمام نمایی از تاریخ بشر جایگاه اصلی اش را بدست می آورد . و با چنین نگاه به تاریخ و در این صورت است که ضرورت **دین** به مثابه یک نهاد اجتماعی و تاریخی حیات انسان هم آهنگ کننده نیاز های بشر با فطرت شدیداً احساس می گردد . و نه میتوان گفت و ثابت ساخت که هستی و کائنات من جمله انسان که از بطن کائنات بدون "**هدف مند یی معنی دار**" و "**قابل تفحص و شناخت** » پا بر زمین گذشته است . بدون تردید تبلور و مظاهر حرکت اجتماعی انسان در گذرگاه تاریخ و با عبور « عقلانی و خردمندانه » از موانعی که لزوماً در راه حرکت و تکامل حیات انسان قرار داشته است این حقیقت را به اثبات میرساند که **حقیقت دین** بویژه پس از رحلت پیامبر بزرگوار اسلام (ص) توسط علمای راستین و دانشمندان متعهد جوامع بشر در مسیر رسیدن به « **حق** » تحقق می پذیرد . مسأله باب **اجتهاد** در اسلام یعنی تحقیقات آزادانه در مسائل دینی و انتطابق چنین استنباطات نوین با زمان و تحولات تاریخ یکی از دلایلی است که نشان میدهند که انسان محکوم به آزاد اندیشیدن است . و رسیدن به این هدف متعالی ممکن نیست مگر به استمداد طلبیدن از اصل زرین « **اجتهاد پویا** » و برسمیت شناختن حقوق دیگر اندیشان و مخالفان اندیشه ها . ! البته قابل تذکر میدانم که محاسبه و تعامل با « **معاندان گله وار تفنگ بدست** » که با

انگیزه های گوناگونی به اردوگاه جنگ آورده می شوند و در یک بی خبری کامل و نا آگاهی مطلق مانند هزم آتش جنگ از آنها استفاده میگردند با آزادی اندیشه و آزادی بیان تفاوت اساسی دارد و نباید اجرای اعمال ضد بشری و ضد فرهنگی در زمره مسائل مهمی چون آزادی بیان و اندیشه مورد محاسبه قرار گیرند .

یکی از مصیبت های بزرگی که متأسفانه در طول تاریخ جوامع بشری بویژه اسلامی به آن کمتر توجه شده است مسأله برداشت نادرست و مغالطه آمیز از حقیقت **اسلام** به مثابه **دین کامل** است که زندگی عملی گروهی از بلند پایه ترین دانشمندان و علمای جهان اسلام را مطابق با برنامه های اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی نظام های فاسد سرمایه داری جهانی در آورده است . و این امر سبب شده تا اکثریتی از علمای نامدار جهان اسلام را عملاً وارد اردوگاه سرمایه داری جهانی قرار دهند . البته برای ورود به این بحث باید توجه داشته باشیم که در یافت های مختلف معنایی و مفهومی میتواند اساس کار ما را دچار دیگرگونی های شگفتی بسازد لهذا یکی از مفاهیمی که بصورت معیوب و بیمار از تونل تاریخ اندیشه های دینی به ما رسیده است و برخی از ما را مشغول و معتاد به افراط و تفریط شعاری ساخته است همان اصل زرین قرآن است که بصورت واضح مسأله کفایت زمانی و مکانی دین مقدس اسلام را با بیان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً**... (۲۰۸) البقره مطرح نموده است . از ساختار انشائی و تکنیکی این آیه شریفه بویژه آنگاهی که مسأله مهمی چون با مخاطب قراردادن انسان های با ایمان و مؤمن یعنی آنانی که اسلام را به عنوان دین کامل پذیرفته اند اصل « کفایت » را نیز به مثابه معیار صلح و سلامتی و سرانجام به عنوان ملاک زندگی مادی و معنوی انسان های مؤمن معرفی میدارند . از متن این آیه کریمه چنین بر می آید به هرمیزانی و هر شرائط جغرافیایی و تاریخی که جامعه تکامل پیدا میکند حتی الامکان مکانیزمهای تابع سازی جامعه باید به مقتضای شرائط عینی و ذهنی آن درقلمرو **دین** و شریعت جستجو گردد . روی همین دلیل است که روشنفکران دینی و دانشمندان مسلمان معاصر تلاش میکنند برای رسیدن به مقاصد مورد نظرشان و پیشنهاد ایجاد نظم اجتماعی و برقراری قانون از روشهای خشونت آمیز و قهرآمیز و مجازات های که جسم و تن انسان ها را مستقیماً مورد آزار قرار می دهد پرهیز کنند و حتی در یک گام بالاتر تلاش می شود از اجبار ها و مجازات های آزار دهند روحی نیز پرهیزند که البته این نوع برخورد ، مسبوق به این مبنای جرم شناسانه است که مجرم در جامعه ، بیمار است و بزرگترین بیماری فقر فرهنگی و اقتصادی است که باید گام به گام درمان گردد . .. **ادامه دارد**

۱ : اشاره به سخنان جنرال منیر منگل سرپرست وزارت امورداخله افغانستان در پارلمان افغانستان

2010/ 07/ 18